

ولتتوال اللهم عليها حيا وكلما قد شهدت من العزيم اسما جان من عندك
 من لدنك ولتفتن اللهم لم ولن في البيان ما يرضين كل عند قدسك
 لتسكن كل عند ظهور عظامك وربوبيتك ويجدون كل عند مطالع
 خورك واربيتك وتسكنن عند مسارت قرابت واسم تلك وتبهي
 كل عند ظهورات محبتك وفيه صيتك وتلوحن كل تجليات بدع
 فراديتك ويجذب كل لشئونك عز احديتك الى اخر ما قال عز وجل
 تكارنده في كورد كراي ناظر متبصر حزب در اطراف الكائنات حد يقدر ^{انظر}
 نظر عيون بكار شايد بفضل وعملت حضرت افزيد كار رجل شان از قوا
 نسام كل دار عبار التي استتمام راجع مقامات در حق حضرت از
 عاين كرمبازان بوسوسه ربيع موسوسى وعده ربيع مدلى انقصر
 الميرد وروح خور انكر فان والله اللوق على كل حال وهو صيد السبيل
 وايضا ريك موافق اجيزير مستيقظ كرسنه اين است فان عليه السلام ومنها
 ما نزل في ذرقتين الخطاب الى ان قال وان ما كرا را الله في ^{لك}
 الظهور ارتفاع ذلك الحرف وركه في الليل والنهار عود الها وليكون
 ذلك ريبا لهم العبير عهد ظهور من يظهر الله وسبلا الى ان يقوم
 السامع عند طلوع نار الله ولا يخفى عن ذلك الذكر ولت على علم به
 فسيت ولو كنت في غمك فلا تسمى عليك من كتاب الله ولكنك انما ^{احسبت}
 بل منك عود الها من الرمي والحصاة وذلك لترايبك لاله ^{الله} والكل
 حيا من عقال ومعنى عقال وتنفق فقال لعديت العديت

الاكساب امره في كل ظهور في كينونيات الحكايات ان قوله
 في حياتك ان بلغت الى رضائوك وامره ومن بعد موتك
 يد خلق الله باساعتك كل امر في الفين مصر متشاع ومع
 متباعد منيع الى اخر زمانك وايضا بعد ان امام اين كلمات عبيد
 باز در محكم كرت ايحكيم ذكر اين اسم موافق عدد رهاورد هر ليل و نهار
 بانا كيد تمام بالفاظ و عبارات فارسيه اعاده فرموده اند تا اينكه
 فرموده اند و اينكم را خداوند فرموده الا ان براي ايمان امر خود
 و اسباب ظهور خود واستعداد كل از براي يوم قيامت اخري و ظهور
 من يظهر الله در ملكوت اعلى و ارف و ما بينهما من دره الاعلى الى الدنيا
 الا ان تا انكه سكان هر ظهورى تا انتهاى او باو امر و نواهي او
 مستقرب بوده باشد و اين لطافت در رقيه اخري مسترق عبيد
 كرميده مؤيد و مستهين بيهوا و قدس لوزل در اخيرت و اولي مفتخر كرميده
 لمر احمد من قبل و من بعد انا كل اجمادون اسمي كلامه على حثانه
 نكازده و كويد كراي جاهلك مطلق و اي عد بيا نازي و خوب ما
 در مصون اين كلمات باهرات كرا فعدت و حى الهى حنا بر شد صدقت
 نظر نمايند تا مشاهده نمايند كه چون حضرت بيباعلى جل شانه
 كه مشرقي كنان و مدني مرتاب چه موه تفكات در حق و صي رضى تقى
 تقى زك و اولي و حبل كرده در ميان مردم منتشر خواهد بود و بعد از
 او نقل خود در حق مؤيدان و امام حجت در دن و مؤيدان مؤيدان

که در اسم این وصی ^{صاحب} بر هر لسی در هر شبانه روز بیخود فغیر کلام است
 و عمل فرموده اند اینچنین را با سبکه چون اسوصی دلیل شماست ^{لسوی}
 من نظهر الله وسیل خلق است لسوی ساعه که یوم قیامت است
 و یوم ظهور من نظهر الله است تا اینکه مدعی مجال نکند و بگوید که او
 مرآت است و من ششم و چون مرآت انکار نمی کند سابق می شود
 الله اکبر بحب داستان عزیز و حکایتی عجیب است عندنا که
 بواسطه این ظلم عظیم که مصدقین مدعی مرتکب شده اند که با وجود
 هجرت محکم متقنه الهیه نسبت باور کرده اند و تصدیق مدعی حقیری
 مراتب نموده اند ^{مطلب} جمیع مشاعر انسانیه را خداوند سبحان از ایشان
 کرده و آله بگویند و شود که عطای این ^{لسوی} و صنوح هیچ مفهوم ایشان
 و هیچو خبر ایشان را استقامت در راه ضلال نیندازد ^{مقا} قال الله
 اموات غیر اعیان و هم کالشیرون و ایضا در عظیمه موافق آنچه در
 مذکور است ^{مستفظ} صبر عانید قال علیه السلام و صفا ما نزل فی ذر فقی الخطه
 حیث قد ذکر ما ذکر الی ان قال ولتذکون ذلك الحرف فی ظل ذلك
 فی کل لیل و صا ر عدد الحار ذکرا من الله رب العالم و الماد و لا یجیب
 عن امر من او امره فان هذا من اجابکم عن کلمه تو حید الله کانت
 ذلک الامر قد شرف من کینونیه و قد نطقت عن الله بانه لا اله الا الله
 عن ذلک و قد نطقت من جمیع الانبیا بانى ان الذکر الاول و ما نطقها
 با مرکه فی الامتداد ذلک کادفاع تلك الكلمتين و امتناع تلك کلام

وکل الی الله فی حقیقت بکارنده می گویند در مقامی که احتیاج از امری از
خدا موجب احتیاج آن کلمه توحید باشد احتیاج از عامل امر الهی و غیر
جستن از او و اول سامری زمان گفتن حیرت کم خواهد داشت الله اکبر

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ایضا در درستی که معانی

نوشته اند موافق آنچه در مستقیق ظاهر است صفر فاسد و از

ظهور این ظهور در این حرف بوده که از بد ظهور مستشرق بسوار

نشی ظهور کشته و از این صعود مستقیق در اثبات مستقیقا

در این حی که موت بوده تا اینجا که فرموده است و از اینجا که طاعت

حقیق در ضای همین قدوس از برای سلسله ملکات ممکن بوده

که در مظهر ظواهر آن و در مطلع بواطن آن مقدر فرموده حی که موت

و حی که بیفوت از برای استیضاف این عز منافع و بعد بان خرا که از

حی قیوم جاری نگشته عزت قاطبیت آن در کمال استعداد بوده که

ملک سواران ماکا باغیر جلوه گر سازد و لحاظ اینانی که قضای الهی

جاری و میلی از برای هیچ بر روی امضای آن نبوده و نیست

چنانچه مقدر فرموده در قیامت بعد از این قیامت و برای اتمام طلوع

منظور الله است رفیع این اسم و استماع این ذکر را و در مظهر

بوده که این در این ظهور مشاهده نموده مرتفع تر نماید و این مستحق

کیونکه خود را و در با و عطا فرماید الی آخر مقال علی و عن

بکار تمام و گویند که این برای این است که گویند که غیر شکیم و موت

پیش آورید تا بیاید که در دست حکیم حاصل این کلمات متعالیاً
 حضرت رب اعلی این است که کمال استعداد این حرف که حرف خدا
 کتاب قبل است بحدی رسیده که اگر قضای ربانی برخلاف این جاری
 نگشته بود هر آنکه صیبا ملک در ملک شوارق مآلفای از صیقل مینا
 او جلوه ظهور نماید و لیکن از این حیاتی که قضای الهی جاری و سبیلی
 از برای نفسی به وقت قضای آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده
 استرقاع اصرا و در موم ظهور من بظهور الله که اینچیز خون باور رسیده
 در وقت بطون هم را با سبب اینها ج و عزت و شوکت و حلال الا
 کند پس ای ناظر شکر و منتقت باش که چه حکیم اگر صیرت الحسین علی
 من بظهور الله موعود باشد بین غیر قدر بقصر محفل در معنی خدا
 لازم می آید بجز خداوند کسی اصلا نماند که از وقت اظهار ابدی خود
 انا و بعد از آن قدر اهاست و اوست و شمانت و علاقت و وزیر
 و مباحث و وقایع نسبت بان حضرت روی در حق آنکه بمشافه
 سخنهای تالوت بودی از حضرت گفته و بگرات فان و آب بودی
 آن حضرت شسته و بگرات اسباب قتل حضرت را چیده و بسبب
 اضمحلال بیت او را فرام آورده و در این پیش مخالفین بگرات او را راضی
 خوانده و بر رضی او کواهی داده بلکه کاری کرده که از آمدن از مدینه
 قبل از شب سفر او حق بگریه چنانچه حضرت از مدینه در وقت آن
 با حضور بگریه و فضا مین مذکور است صریح فرموده اند و الله در حکیم

۲۰۵

که چو می شود که حق بی خصا می را ملاحظه کند بدو بحالت استقامت
خود در بصدق و تقوا و مدعی عبادت آن هداستی عجاب و آن نیز عبرت
کافی الا کتاب و ایضا در جزوه اسم نور و موافق ^{باین} ^{باین} ^{باین} مستهقق
مذکور است صیغه ^{سخت} ^{سخت} ^{سخت} و آن ما قدر است من انزل الله انا کما امر
و اما قدر است من ذکر من یلو کلمات الله انا کما المعلنین ^{مبارک}
مرات کیونته قد تجلینا له ببر و جعلنا ذکرا للعالمین و ما الطیف
بلویره ذاته قد حکت عن الله ربها و تعکست کیونتهها عما تجلی الله
لهایها کذلک یصطفی الله من عبارته من لیساء انه اعلام حکیم ^{سرف}
ما یظهر من مرات فانه من انوار قد من صیر و لکن انزل الله
وریک و عالم من شیء اولی الله قد اصطفینا و لن کما لیسیر ^{الله}
اولی الی ان یضرا عظیم و لیکن لهم عن اصیغاء الریح الله قل سبحان
کل عبارله و کلام عابد و ن نگارنده می گوید که در این کلمات مبارک
مقالات نظر عبرت یکجا و بعد از آن ملاحظه کن که اگر مدعی این
کلمات در حق حضرت آن علیه السلام دیده چنین اوست و نمونه و
این همه آن حضرت را ازین آیه کرمه عجب و عجب پیوسته بوده است
و اگر ندیده و نشنیده عجب هوایست و چیزی نوره است و ایضا
طایفه ای نیز در مشهور است در روایتین عظیمه می نمایند سبحان
الله رب و تعلیت کل الکتاب لهاها بنفسها فان الله تعلیت
الکتابها و علیها فان الله تعلیت بقره مبارک نظر ما

اللهم بما اللهم من آيات قدرتك وتعلمتها من كلمات فردا
ولتوتبتها ما يرضى به فوارها من غيب سلطان ان لستك
ظهور ملك ابدتلك ولتعملها اللهم كلمة باقية لمن يظهره
ومره جنية لمن يطاخذ ان انك انت الاول قبل كل شيء ولم يكن
او كغيرك وانك انت الاخر بعد كل شيء ولم يكن اخر غيرك
وانك انت الظاهر فوق كل شيء ولم يكن ظاهرا غيرك وانك
انت الباطن دون كل شيء ولم يكن باطنا غيرك كل عبادك وسجدا
وقناك وذكراك وشكراك وحمادك الى ان قال لا احد منك
في تلك السنة الا بدنية والاية المتسعة الرفعة الا ان لست بانك قد
اسمعتني من كلمات قرأت قد قابلت مرات كينونيتك وقلت على سمع
ان لستك ونطقك من ارتفع ابدتلك على فظها المستجيبه وكينونيتها
المستجيبه وذايتها المستجيبه وايضا المستجيبه فتد بيدنا اللهم
على جملها من هباتك اهباء وعلى جملها من جلالك اجله وعلى جملها
من جلالك اجله الى ان قال وعلى علائقها من عداك اعلاه وعلى
ما انت عليه لم يكن له عدل ولا كفوا ولا شبه ولا قرين ولا مثال ان انك لم
كنت يا الهي مجلبة لظهور ايات طلعتك وتجليات اعدتك ومسرقة لشيء
قد ما حدثتك لظالم عن قوما فيك الى اخر ما قاله رجل عن
مكاردته في كونه اذ ان كلمات باهرات در نظر اهل كيات وادباب

معلوم و مفهومی و شود که لیریزل و که یزال خداوند متعال در هر عهد

وزمان که سفیری و محبتی بر خلق می نماید و بصارت او را در

خلق معیوس میکند بقدری اقامت بر این بر اعتبار قول و ^{جواب}

اطاعت او و ارتفاع مقامات و امتناع مشنونات او معیوس نماید

که راه عدوی از برای ^{مردم} آن حکم او و معکلفین از امر او ^{ند}

و محبت را بر خلق تمام کرده باشد و مجال استیفاء کاری از برای

قواطع طوعی باقی نماند باشد پس خطاب بصفتای ^{بجانب}

کرده میگویم که اگر چه خداوند محبت خود را تمام کرده ^{و قتی} ^{که خدا}

مصلحت اقتضای عنایت صفی حضرت از آن ^{صغری} ^{را} ^{کرد}

او را که شهدا در میان خلق نصب نماید و در جوع مردم در غیبت

با ایشان باشد و علاوه بر این که بعضی از شهدا ^{فائده} ^{و نشان}

عقلی و بطش که می مطلع و آگاه گرد کتاب مستقیقظ را ^{بها} ^{نیز}

میرزا اسد الله حوکی نوشته و خطبات و فتوحات و توفیق

و آیات که حضرت رب اعلی در حق حضرتش از اعجاز ^{یا} ^{تصحیح}

فرموده بودند از هنر یکی بعد از اینچه مدعی و کارکنان او

تستند و سوختند و محقق بودند از بسیار اندکی ^{یا} ^{در} ^{فهم}

حجت بالعبیه مستقیقظ جمع فرمودند ولی ^{بها} ^{بجز} ^{بشارت}

و کتاب عدلی ^{بها} ^{بجز} ^{بشارت}

گردانیدند ^{بها} ^{بجز} ^{بشارت}

کردند ^{بها} ^{بجز} ^{بشارت}

ولی بغیر خود نکرید ان احسنتم احسنتم لا یفسکم وان اساتر فلها

والله هو العلی الحمید وثانیا بمقتضای من قدیم واحسانه عظیم

و خود عظیم خود این عبد الهم سقیم و شکسته صامو حق مستقیم

با این هر ضعف و شکسته ملهم عنی چنان در خاطر جلوه داد

که کلمات متفرقه حضرت رب اعلی را جل شانزه که در توقیعات و خطب

و مناجات که مضمون تبلیغ با تصریح بر وصایت و خوب اطاعت و با

مقام و سمو منزلت حضرت زنده علیه السلام است اندکی از لسان

از اخبار با ترجمه و بیان گوشه و مثل شماعامیان موده که دیگر مناسبت

و مغز در وقت مؤاخذه و انتقام از برای شما فاند لیرا و ستمکار

بر نفس خود من غیر بصیرت از خواب غفلت بیدار شود و بصورت

که در حیرت مانده واقع شده آید و بجز در طر عظمی افتاده آید و با تو

مقام در این کلمات با هرات سعادت فرجام که در این نسخه جمع کرده ام

از روی انصاف نظر کنید تا ظاهر شود راجحه خداوند در حق شما صاف

و کلمات سلامات حضرت رب اعلا که برای طلب کمالت دارنده مستقیظ

ذیباست ولی چون وضع این نسخه را مختصراست لکن قدر کتبنا

هر که طالب نیاید بر این باشد به مستقیظ رجوع نماید و علی الله التوکل

و به آیه تار و هو لهدی الی سبیل الرستار

مطلع سیم در بیان در کوصای حضرت رب اعلا است اصل مشا

که در شدگان فرموده اند بدانکه سنت شنبه الهی در روز اول و اول

است

است

استقرار یافته که هر زمان که تشریح دین جدیدی بیعت ^{سب} ^{سفر} ^{نجات}

در میان خلق نماید بجهت حفظ آن دین و تبیین عبادت و تفصیل

صیغها تا حکام آن دین در حیات آن سفیر و وصی و جانشین بیعت

او تعیین نماید که حافظ دین و نگهدار مؤمنین باشند از وقوع ^{شدن}

در ضلالت با عنای محمد بن عبدالله و چون عادت خلق نیز بر آن

استقرار گرفته که بعد از رحلت صاحب شریعت باوصی او اشقیای ^{زمان}

علم مخالفت برافرازند و بدعوی خلاف امر را بر صفای خلقت

مشبه نموده سبب اختلاف در میان امت شوند چنانچه پیش از این

اشاره باین مضمون نمودیم لهذا از راه عطفوت و رافت بر خلق

علاوه بر نصب وصی در طریقت ^{نیات} ایشان از بر طالت مهالك وصیتهای

شایگان میفرمایند که هر که مقتضای ایفای عمل نماید از غواصیت ^{صلوات}

محفوظ ماند پس میگوئیم که فقط بیان جلی شایسته اند در حیات خود ^{حضرت}

از اعلی السلام را بجهت حفظ دین و نگهداری مسلمین نصب و تعیین

فرمودند از غایت عطفوت و کمال مهر باین چون فی ذات سبک

که مدعی جبر استیغنه در میان خلق خواهد آوردند لهذا تعظما

و تعظما خلق را وصیت فرموده اند بر جوع بودی که هر که باغافل ^{نماید}

از وظیفه هلاکت و ضلالت عالم بنگار آید و ما را کعبه ایست حضرت

از کرمین مطلقان ^{مستحق} حضرت زین العابدین و بعد از آن میگویند ^و

اي هفتوي مراتب بروفق حساب بوره يانه ميفرمايد ميا نها
 الشاهد في تلك الورقاء اقبل وصيبي ثم اصبر على الصراط ولا تحرف
 فان الله يبرسك عن الشك والوسوسة الحق هي روح الشيطان و
 على الله فقل جسي الله ولا حول ولا قوة الا بالله وعليه فليتبو كل المؤمن
 ميا نها الا نسان اذا اوردي عليك اعرف الدين روح بصرك و
 نظرك الا تلبس الباطل عليك بالحق فان الامرا امران حق وباطل فان
 اتبع الحق فانك عبثت الله وان اتبعت الباطل فانك عبثت الشيطان
 وان الحق لو خلاص وانكشف لمريره احد وان الباطل لو خلاص ولم
 حق لم يتغير احد وان الله هو الحق والذين يدعون منه ونز اولياهم الطاهرين
 وان انار الحق بمثل وجود الله ظاهر كاشك فينه ولولم يرك امر من الله
 لولاك ظاهر امثل نور الله الذي اصنآ كل شيء انق الله ان لا يتبع هو بك
 فان امر الله لا يخفآ ولم دين الله لا يستر عليه وان كلمة الحق اظهر
 الشمس في وسط الزوال انظر الى الذي يدعوك الى الله ان كان في يديه
 حجة من مولاه بحيث لا يقدر ان يابسه بميله احد وذلك الحق كاشك فينه
 ولا يقبل له وجه فانك قبل ان تقوله حجة لو سمع كل الحق منه تلك به يوم
 هذا بما ان يكون من علوم السميين وان على حجة حجة كاشك فينه
 ان اشبه ولو كان يقول بالليل نهار وبالسم سكر وبالكدب صدق وبالحق
 جهل ومن هنا حصل الدقيق فتخرجوا كل الطاعين من ولاية الحق ولو
 ان اظهر الجوارح فاصدقوا بولاية عماد عليه السلام ووجهه

ان اشبه ولو كان يقول بالليل نهار وبالسم سكر وبالكدب صدق وبالحق جهل ومن هنا حصل الدقيق فتخرجوا كل الطاعين من ولاية الحق ولو

لهر عزوا يوم المصيف بقوله الحق انا كلام الله الناظر الي ان قال
 حله من ميا اعيانا الناظر الي الله ان لا يبطل الحجته فان بعد هالكا
 لك في الصدوق كل العلماء يدعون الحق والكل يدعون علم القرآن
 والسنة وليس لك دليل بعد نجد الحجته للصدوق ابدان الاعتدال
 في هذه وكل المذاهب باقية ولا يثبت الحق عند احد الا من كان في يده
 حجة حق التي عجز الكل عن صلها واه بالمسائل والله يدل من القرآن و
 الكعاسية لا يثبت حق الواضح وكفى بما العتيت لك في ذلك الوصية
 ولين اسم واهدي الى الله سبيلا انتهى كلامه جل وعز مع خلاصه
 اين كلمات مقاليات اين است گريه ها مينه ليس لي في كيكيه مسأله
 ميكي اين در هزار قبول كن وصيت مرا بعد از ان مشي كن بر صراط
 ونور من اين بدر سينگه خراست ^{حدا} ميكند نور از سلك و وسوسه اينچنان كه
 كران بتر شيطان است وتكيد كن بر خدا و بكو كافي است مرا خدا او بيت
 حولى و شوقى مكر خدا در بر خدا اين با بند تو كل كند مع مشورت ليس ايها
 انسان اگر وارد شود بر تو امرى فتره من دقيق كن چشم خوشت از ضايق
 كن نظر بفرست تا آنكه باطل مشتبه نشود بر تو حق ليس در سينگه امر
 رواست امين و تا اطلاق ديني اگر متابعت كردى تو حق را اين بدر سينگه
 متابعت كن به خدا را و اگر متابعت كردى باطلا اين بدر سينگه تو عبادت
 كند باطل را اين بدر سينگه حق هرگاه بتكشفت و در لورده شود بداند
 اين را الله اعلم باطلا هرگاه خالفى و افرج با حق شود خدا او را

نشود و بدستیکه خدا حق است و افاضی که غیر خدا را میخوانند او را
 الطاغوت و لی امر ایسان شیطان است و بدستیکه انا روحی مثل
 وجود خدا ظاهر است و شکی بر آن نیست و هرگاه نبوده باشد امری
 از جانب خدا مثل نور خدا ظاهر نخواهد بود اینچنان نور یکدیگر روشن
 هر شیء را از خدا بپرهیز که متابعت هوای نفس خویش نکنی فان
 امر الله کاحقارکم و دین الله کاسی علیہ پس بدستیکه امر خدا
 خفای از برای آن نیست و دین خدا پوشیدگی ندارد و بدستیکه
 کلمه حق ظاهر است از شمس در وسط زوال نظر کن بسوی کسیکه
 نور بسوی خدا میخواند اگر بدست او محقق هست از هوای خودش
 حیثان محقق که قادر میباشد احدی که ایسان مثل آن کند پس حق
 و شکی بر آن نیست متابعت کن او را و چون وجود حق او مکتوبی
 بدست حق که پیش از آنکه اقرار کنی با اینکه در دست او حجت است که همه
 خدا را از او بشنوی بگذیب کن او را با احتمال اینکه شاید از علوم
 مجیبه است که از شیطان باور رسیده بهت آنکه تو واقع در ندیده
 موشنوی کلمات حق را مثل باطل و پیش از آنکه فوار ساکن شود با
 آن محقق که بدست دارد صفی از برای تو نیست مگر آنکه مکتوبی
 او را

زیرا که ممکن است که آنچه در جواب سوال تو گفته از صور مجیب باشد
 بر او اقرار بحقیقت آن محقق که در دست دارد کردنی صفی از برای تو نیست
 مگر آنکه ممکن است کن او را و مکتوبی که در دست او است و هم مکتوبی

که شکر است و صدق را بگوید کذب است و علم را بگوید جهل است
 راه باران تحقیق که خارج شده اند کل اهل طعنان از کفایت حق آنگاه
 باشند که بر اینهاست و کلامیت از برای بدای بر حق و هرگاه اهل خوارج
 تحقیق که تصدیق کرده بودند و کلامیت علی علیه السلام را و جمعی را که در دست
 داشت بیرون می رفتند در روز مصحف ^{بیتیلها} قولان حضرت که مؤید
 اما کلام الله الماطون تا اینجا که صیغها میاید و یا الحیا الفناظر معنی ای نظر کنند
 در این کلمات هر صیغه از خدا یکی باطل نمی نگیخت را پس بدین سبب که بعد از
 هجرت و دلیل از برای تصدیق تو نیست ابتدا بهجت آنکه اختلاف در این
 وهم مذاهب باقیه است و ثابت نمی شود حق نزد احدی مگر کسیکه تو
 باشد در دست او هجرت حق که عاجز باشند کل از ایمان مثل آن و کلام
 مسائل و کلامی از قرآن و احادیث حق واضح ثابت نمی شود و کفایت
 کرده اینچنین القا کردم تو را بر این وصیت و کسی را که متابعت کرده و موافقت
 شد براه خدا تمام شد ترجمه ظاهر کلام معجز نظام آن بر کوبیده گان ملک
 مترجمی گوید که چون شرایط پنجگانه و میزان این میزان حق و باطل را
 در عنوان و صلیت حضرت و با علی دانستی پس کوشش یارید ای همزبان
 باطل و معترزی با پروردگارا آنچه گفته شده و چیزی روی داده که در کتاب
 مذکور است باطلات ظلمات روی بر آید و ظلمات خادیه و بعد تمام تو با
 تو با بودن ما در میان این هم مورد بیگانهات و تو شکر گوئی و تو بیگانه از

و از

و سبب نوریان است تا نقد تصدق با هزار نور و ضیاء و عالم عالم
 حسن و بهادر سینه سینا و طور بقا بتجلیهای بیایی در جلوه غایت ^{خود است}
 از حیر راه چشم از لغات انوار الهیه پوشیده آید و بتسویلات ^{سازگار}
 بستایش محلی فرود آورده آید اگر سائلی از شما سوال کند که مجیر بر ^{ها}
 از دین قطن خارج و داخل دین بیان شدید اگر بدوین برهان و دلیل ^{شود}
 درها بجا هلاکت افتاده آید و عبارت شیطان کرده آید و مستحق ^{بمخند}
 خداوند سبحان جل شانّه شده آید و اگر با او بر او بر این بوده است ^{واز}
 روی بصیرت تصدیقی نقطه بیان کرده آید و او را حاصل امر الهی ^{است}
 اعلای خود دانسته آید پس چرا اعتنا نکند با او که در میان شما ^{گشته}
 ندارد چنانچه مخالفت شما را از احکام آیات احسن القصص ^{در مطلع}
 اول ثابت کردیم و اگر او را حاصل امر الهی و واجب اطاعت میدانند ^{چرا}
 اعتنا بومی و یا تشفی کلان برای شما تقیین فرموده عینها باید چنانچه
 تحقیق این مدعا را در مطلع دوم بتفصیل ذکر نمودیم و اگر او را قلم ^{وال}
 محمّد ص میدانند و مهدی موعودش ^{کمان} گمان کردند چگونه است که بوصیت او
 عمل نمیکند زیرا که در آخر وصیت فرموده است ان الله ان ^{که بطل}
 الحجّة فان بعد هاله دليل عليك في الصدق یعنی پس همین از اینکه
 باطل کنی حجت را پس بدینستیکه بعد از بطلان حجت دیگر دلیلی ^{از آن}
 تو نیست در تصدیق بعد از شهادت حضرت رب العالمین ^{چون}
 اصل و کار دین بعد از حضرت از دل علیه السلام که بود او بود ^{و خود}

مبارکش را حضرت رب اعلی صراط هدی و مایه عز و علای همه اهل
 بیان شمرده و فرموده که بوجود مبارک او بمن نظر الله مهتد ^{صید} و نحو
 شد بگدام برهان جابر شد از برای شما که از او معرض شوید و از
 تیری کنید و در ازیتا و سعی و اهتمام را با مقصی الغایه رسانید اگر اوقات ^{بل}
 و صاب و دارای صفت عصمت بنویسد چگونه رباعی او را وصی خود ^{منت}
 و اگر بود چگونه جعلیات و مؤتفکات میرزا حسینعلی را در جواب ^{را}
 بسته اند و دیگر اگر سائلی سوال کند که حضرت رباعی در وصیت ^{صیت}
 فرموده اند که اگر کسی کلاه حق را از برای تو سیان کند پیش از آنکه ^{غور را} حجت
 در دعوی مقاماتش قاهر نکند و توافق بر مقامیت حجت ^{دارد} کدر دست
 نکنی مغزی نیست از برای تو مگر اینکه او را تکذیب کنی زیرا که وی شود
 کلمات او صور مجینی باشد که شیطان با او القا کرده پس ^{بوصیت} چرا اعتنا
 از حضرت نگردد به و نه اینکه میرزا حسینعلی اقامه حجت کند ^{بصدق}
 او را کرده و از وصی بر حق او حضرت از علیه السلام ^{منوف} منوف شد
 اگر بگویند که میرزا حسینعلی دعوی من نظری کرد در طبق دعوی ^{آیا} آیا
 او در جواب این است که حضرت رسول و حضرت زکریا ^{از} و حضرت از
 صلوات الله و سلامه علیه هر سه ایشان ^{بآیات} بآیات نزدیک ولی اعتبار ^{است} است
 این را اعتبار دعوی بآیات ^{مشروط} مشروط است که در هر ^{صورت} صورت
 ظهور هر یک از میرزا حسینعلی ^{مفقود} مفقود بود یکی آنکه مدعی ^{بآیات} بآیات
 بر بصدق ظهور یکی باشد ^{چنانچه} چنانچه حضرت رسول ^{صلی} صلی الله علیه و آله

مصدق ظهور عیسی بود و حضرت زکریا مثل مصدق حضرت
 حضرت رسول و حضرت ازل علیه السلام مصدق حضرت زکریا
 و میرزا حسینعلی مکتوب هم شد و دریم آنکه مدعی اگرافی باشد
 و بلسان فطرت آیه بسیار در سند صدق دعوی مدعی می تواند
 چنانچه این شرط در آیه سه بزرگوار محقق و ثابت است و عدمی در
 میرزا حسینعلی مبرهن شده و در مقدمات باثبات رسیدیم آنکه
 آیات مدعی مشتمل بر مضامین بدع باشد و مقتبس از آیات دیگر است
 و این شرط هم در آن سه بزرگوار بود و در میرزا حسینعلی نبود چون
 تفصیل این مراحل را در مقدمات بقلم آورده ایم لهذا در این مقام همین
 طرز اختصار التماس نمودیم پس قیاس کردن کلمات موثقه مکتسبه
 مقتبس مدعی را با آیات با آیات با هرات حدیث از لسان فطرت
 نیست مگر از پیروی و جهل و خبیث فطرت چنانچه اکثر پیروان مدعی
 همه جهل و مغرور موصوف و بشرارت و حماقت و ردالت معروف اند
 پس ابطال بیان حق که همه از پیروی و پیروی بگفته اند حاجت مثل
 بجهت جنالات و کراهی افتاده اند بگوشت آید و از دست عقربان
 نفس و هوای رهائی جویند و بایز زبانیه که خداوند در وجود هر
 بودیم کناره رجوع نمایند تا معلوم شود محکم کار عاری که در حق
 هر یک موجود است که در میان کردن کلمات موثقه مدعی را با آیات
 صادره از دین اعلی بل شایسته حدیث عظام و عظیم و غیر اشباه آن است

نور دیده بجان ^{بجای خود} بجای خود ^{جست} بجای خود ^{بجای خود} بجان ^{ظلمت} بجان ^{ظلمت} بجان

اهم است اینکه تو خوانی ^{ظلم} بجان ^{صرف} عدالت ^{بجان}

و اگر کسی گوید شاید اختلاف میان مدعی و حضرت از علیهم السلام

از قبیل اختلاف میان حضرت مدعی و جناب ^{ظاهر} علیهما السلام ^{باشد}

که بغیر افتخار مقصودی نداشته ^{جواب} این است که بر هر کس معلوم

شده که چنین نیست چه از ملاحظه زیارت ^{اهتمام} حضرت در وقت

مدعی و چه از مشاهده شدت ^{مدعی} بر اینها و از بیت ^{حضرت} بلکه

نزد آریاب کیاست و اهل فراست ^{مقطع} است که دشمنی و عناد مدعی

نسبت ^{حضرت} فطری است ^{هیچ} از ^{نقطه} مسموع ^{شد} که از زبان

سیدنا صدیق ^{شهید} رحمة الله علیه حکایت کرد که در وقت ورود

توفیق ^{سید} حضرت ^{رباعی} در حق حضرت از علم و ذکر ^{تفجیر} و توفیق

زیاد ^{در حق} حضرت ^{مدعی} حضور داشته گفته بود که یکی ما این

قابلیت ^{ها} را نداریم و سبب ^{کلی} در قتل او این بود که از این ^{مضمون}

مضامین ^{را} با ^{پرو} از مدعی ^{حکایت} میکرد و از ^{مضامین} مسموع ^{شد}

که ^{کنند} او ^{با} حضرت ^{از} قدیم ^{الایام} بود ^{حق} اینکه ^{حضرت} ^{بما} است ^{ای}

از آیات ^{جلید} برسان ^{فیلان} بود ^{را} از ^{مدعی} حق ^{در} است ^{ند}

خوف ^{او} است ^{این} که ^{رو} ^{جناب} ^{اعلی} ^{الله} ^{مقام} ^{فرمود} ^{بود}

صداقت ^{لفظ} ^{از} این ^{مقوله} ^{صفتها} ^{این} ^و ^{ندان} ^{که} ^{حقیقت} ^{است}

و ^{میتواند} ^{حضرت} ^{را} ^{که} ^{بعد} ^{از} ^{ظهور} ^{مخالف} ^{در} ^{میان} ^{صاحب} ^{فرمود}

ملاحظه نمایند

ملا سظم غاید موقن و شور با اینکه مدعی همیشه در مقام توهین
و ازیت آنحضرت بوده است بلکه حضرت در یکی از توفیقات ذکر

فرموده اند که در زمان سم داخل طعام کرده بوده است که آن حضرت را
صمیم نماید چون حضرت ملققت می شوند از تناول فرمودن آن غذا
امتناع میکنند و آنها سرمنده می شوند و معذرت میجویند و از هر ^{عصو}

می فرمایند و در توفیق جناب حاج سید جواد بعد از انشاء خطبه ^{عزرا}
و ذکر بعضی شکایتها از مدعی میفرمایند فاقول مخاطبا له تالله یا اخا

صديون الحقيقة استلبت الامر على نفسك وسديت الناس عن ^{سبيل}
بارك و اهرقت دم خالك و اهدمت بيت مبدعك و فعلت في ^{كلم}
مقل اصحاب يزيد مع ابن علي فقد معوه هو ولا نظرة هاء يوما و ^{حبا}
وما كان يزيد اخاه و لكنك مع نسبك الى اهل فعلت يا اسد

من هو ولا و سميت في تحريب بلقي بما استطعت و سديت على
ابواب صيني و جعلتني في صنوق و الصيت عداوت في قلوب لسوق ^{هناك}

نقر من موي و احيق و كتبت بما القيت في قلبها خاك يا ابي خات الفان تومان
و كتبت ما كتبت الى الحكام و الولاة و رضن الله فموا افتروا و لمن الله ^{جمهور}

كن بواقر القيت المبريتك ان يكتبوا الى ابا طيهم و يسبوا الى سوات ^{انفسهم}
انصف هل انت خزيت الدنيا ام الى الايرال من ريك العها ^{ان}

عظمت في ظواهر الامم بالطعام و الجاويات و سكتت في شهر او الف
والا غير ان لم الوعد الازل و جزوك ايمان تالله و اصفت ^{بفعله}

وجعلتها اربارا باوسكت في الرقاد وكوش رثاء عما فعلت بخلفك
 وقيلت وجربارتك وسجدت بيت صدك كل ذلك كاجل ايم معدودة
 التذاز عن محورة وكنب واعتراء ونخارف مودورة اخذت لك ولما
 اكتسبت مكنى نحرف القول الى الجهال ومنسب فملك اليك النعا
 اما سلم ان ذك لبالمصار وانذ يعلم ما يقضى من الصبار ومصير الكل اليه
 يوم النار فكم من ظلم فعلت في ولسانه الكسبية ما في معنى وخبرية
 في سائر وظلمة فعلتها ونسبها الى ما جعلت في مقاييب

هل يكسب حق كذالك ويعمل من يدعي الربوبية كذالك فانه اسهد الله
 وعلا مكنه ورسله وانبيائه وخلصائه وسهدهائه وخلفه بان مسره
 ومن سعت ومن احبك ومن يقولات حق ولا يتبرهن منك واحبل
 وبعث في كتابي اليوم ليكشف الاستار فما كنت رآه لك من قبل وما
 فعلت بك شيئا فلما فعلت في ما فعلت واستقيمت على الكل

في حق ما اكتسبت وكفرت بالله عهدة بما صنعت اذا كفرت بك
 واعتزلتك فاعلمت من دون الله نت الى الله عما فعلت مع الله
 لك ما كتبت بالله تنضم الى الله بعد ايام فموت حية باعلة ونقص
 عن عبادي واخرج الى الله بارك ومعوناتي الى معرك وتكني بالقراب
 وتكون اليك في مثل افود وقاله من الشيطان الرجيم انه ليعلم سلطان
 في كل ما فعلت في حق الله بارك ومعوناتي الى معرك وتكني بالقراب
 وتكون اليك في مثل افود وقاله من الشيطان الرجيم انه ليعلم سلطان

در دست تهیه

صديق
 عموری ایچدی عموری و معصوم خور بعل او بری دوستان خور را که غیر
 بودند ظاهر البطل زراعت فرستادی و باطناً بلفظ نموده و
 خور را نوشتند بعد از اطراف فرستادی با وجود آنکه ظاهر با
 دوست بودی و در صیانت من حاضر شدی و طعام صدق خور
 و در باطن کند بخواستن ظاهر نمودی تا آنکه در بیت و سیم شوال را
 حینی که از دون حق صائم بودم نان و آب بر من بسی و اسم حق بر
 گذاردی تا آنکه بفضل آوردی ایچدی او بری از زندگانی سپردم
 با طراف الواح نوشتم مگر نموده الواح من اخذ نمودی بعضی از آنکه بفرغ
 از برای تو راست باطل بودی اکنون من در ضیق میباشم تو
 سحر و بر خلاف جلوه می دهی و بیرون عدل آشکار میانی الحق
 نیافت حق بودن و بر مسند حق نشستی هم داری سبحان الله خلوت
 هیچ چه داشتند و نارائان چه خواهند نمود بالله من کل نام از نکات مکل
 شیخ رقیباً تمام شد کلام معجز نظام حضرت انوار علیه السلام
 که مخاطب المالدی انشاء فرموده نگارنده میگوید زینهار و الف
 که ملک یاری در صدق این کلمات صداقت تمام میانی در دیگر
 در کلام معجز نظام حضرت از لفظ شک در کلام ملک علام است
 که حضرت زین العابدین علیه السلام فرموده که یطعن الامر الله
 انتم فی الایات تطرفون کذب و کتمان عن الیقین لورثتها الملائک
 الی علی و علی بن ابی طالب علی ابی الایات الالهی جیبا و باعد

نفعان

شک

در

انچه در اين كلمات بقلم آمده اندك تا مل كون كه خير فتنه عظام است
273

و خير بطشه كه برى كه جنين نفسى و صاحب هيشن اصفاات و احوال

حيان تبدل لسيات لسوالات امر را بر بقدر و قصد عين خود مشتبه

كرده است كه حكيم كرده است كه هيچيك از قصد قهت مقبول من نسيبتند

مگر بعد از انكه از حضرت از راه تبرى موييد بلكه مسموع شده كه اگر

بافرض بيت اعلى خورد در ان هيكلى كه ظاهر شد و مردم او را در ان

بايات و عيناات زيار مشاهده نمودند ظاهر شود و تصديق اميناات

نكند ما او را مقبول ندانيم ان هذ الشئ عجيب وان فيه عبرة كاولها

مطلع چهارم بر بيان بعض از ايات مزقائنه و اخبار اعاديه اصل بيت

عصمت عليهم السلام كه در باب شدت و عظمت فتنه اخر الزمان وارد شده

قال الله تبارك و تعالى بسم الله الرحمن الرحيم الواحسب الناس ان يتركوا

ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله

الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين و قال ايضا جل و علا ام حسب

الذين اتوا النبىات ان يسبقونا ساء ما يكون و قال ايضا جل و علا

ام حسبم ان تدخلوا الجنة و لما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم

الباؤساء و الصمدون ازواحق يقول الرسول و الذين امنوا منى

نصر الله لان نصر الله قريب و قال ايضا جل و علا الله الذين

اتوا و علوا الصالحات ليسوا فتنم كما استعملوا الذين من قبلهم

و لعلكم لم يفرحوا بفتحهم الذين ارتضوا لهم و ليسوا لهم من قبلهم انما يفتنون

ولا يبركون بيدينا وقال ايضا مبارك من قالي ويزيد ان نمت

على الذين استضعفوا في الارض وبعلمهم اعلم وبعلمهم الوارثين وقال

ايضا عز ذكره ولا تكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فظال عليهم الا

فقت قلوبهم وكثير منهم فاسقون وقال ايضا حل وعز اما من الذين

مكروا السيئات ان يخسف الله لهم الارض او ياتيهم العذاب من حيث لا

يولونهم وفي قلوبهم غمام محزون وقال ايضا ولئن يقنهم من العذاب

الارد دون العذاب الاكبر وقال ايضا امن بحبيب المصطر اذا رماه

ونكثت السموة وجعلكم خلفاء الارض عالم مع الله قليلا ما تدكرون

وقالا ايضا مبارك وبقالي سبزلهم اياتنا في الاغاف وفي انفسهم

يتبين لهم انزل الحق وقال ايضا عز ذكره تلك الايام نداولها بين الناس

وليعلم الله الذين امنوا ويخذل منكم شهداء والله لا يحب الظالمين

وليعص الله الذين امنوا ويعتقوا الكافرين وقال ايضا عز ذكره

ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا وبعلمهم

الصابرين وقال ايضا مبارك وبقالي ام حسب الذين في قلوبهم

مرض ان يخرج الله اضيقهم الا انفاقا ولئن لم يكن لعقوبتكم

منكم والصابرين ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن

لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن

لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن

لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن لضعفكم ولئن لم يكن

الی غیر ذلك من الآيات الباهرات نكارتند می گویند که آثار
که آن حضرت در باب این مطلب در نسخه جمع فرموده اند اضعف
این است که ما در این مختصر نقل کردیم و لها وجهه شکی بحال

چنین قدر صدوره اکفا مؤیدیم و مقروض نفسیر هر یک شد
و بیانات و شواهد یک در هر یک لازم است آوردن ^{میخوا} عبارات وسیع
و از برای ما در این وقت مدیر نیست و اما چهارم یک در باب عظمت

فتنه از الزمان از آل الله صلوات الله و سلامه علیهم وارد شده
و حضرت رب اعلی جل شانہ در نسخه جمع فرموده اند نزلت

و مانند که قبلی از آنها اکفای ما میم از جمله حدیثی است

که مضمون آن حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که آن حضرت فرمودند ای مضمون ان هذا الامر لا یستقیم الا بعد

کوالله حتی یمیزوا الا والله حتی یخصوا الا والله حتی یشتقی لشقی

ولیسعد من یسعد و ان جمله خبری است که هر یک از این شیا

آن حضرت صادق عم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند

کیف ایتم ان ابعثت نبیا امام هدی و لاعلم یبزو بعضکم بعض

فمنذ ذلک تمیزون و تخاصمون و تقربون و یعد ذلک اختلاف

الشیع و اماره من اول النهار و قتل و قطع فی اجزا السلام

از جمله حدیثی است که هر یک از مضمون آن حضرت صادق علیه

فقال فما حتى انتم احيات لا والله لا يكون ما عند من اليه اسير
 حتى تغربوا لا والله لا يكون ما عند من اليه اعينكم حتى تغربوا
 لا والله لا يكون ما عند من الله اعينكم الا بعد ايسر لا والله لا يكون
 ما عند من اليه اعينكم حتى يسقى من يسقى ويسعد من يسعد وان الجمله
 حديثي است كه بز نظی از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است
 قال قال ابو الحسن ع اما والله لا يكون الذي عند من اليه اعينكم حتى
 تغربوا وتعصوا وحق لا يبق منكم الا الاندر رستم نكاح ام حسيبم ان تغربوا
 ولما يملك الله الذين جاءوا منكم ويعلم الصابرين وان الجمله است
 حديثي كه از حضرت امام حسن ع روایت شده كه ان حضرت ع فرمودند
 لا يكون الامر الذي ينتظرون حتى يتبع بعضكم من بعض ويقتل بعضهم
 في وجهه بعض وحق لا يبق منكم كذا بين وان الجمله حديثي است
 كه مالك ابن حمزه ان حضرت امير المؤمنين عليه السلام روایت کرده است
 قال قال امير المؤمنين ع ايا مالك ابن حمزه كيف اتهم ان اختلف الشيعه
 هكذا وشك اصابعه وارخل بعضها في بعض فقلت يا امير المؤمنين
 ما عند ذلك من غير قال الخبير كل هذه ذلك يقول قائما فيهم سبعين
 رجلا يكذبون على الله وعلى رسوله في قلوبهم ويحجهم الله على افروا
 وان الجمله است حديثي كه من ابن خلدان روایت کرده است قال سمعت
 ابا الحسن عليه السلام يقول ان الراسب الثامن ان يتركوا ان يقولوا
 اننا وهم لا يظنون هم قالوا ما المفسر فقلت جعلت فداك الذي

ان الجمله است
 حديثي كه از حضرت امام حسن ع روایت شده كه ان حضرت ع فرمودند
 لا يكون الامر الذي ينتظرون حتى يتبع بعضكم من بعض ويقتل بعضهم
 في وجهه بعض وحق لا يبق منكم كذا بين وان الجمله حديثي است
 كه مالك ابن حمزه ان حضرت امير المؤمنين عليه السلام روایت کرده است
 قال قال امير المؤمنين ع ايا مالك ابن حمزه كيف اتهم ان اختلف الشيعه
 هكذا وشك اصابعه وارخل بعضها في بعض فقلت يا امير المؤمنين
 ما عند ذلك من غير قال الخبير كل هذه ذلك يقول قائما فيهم سبعين
 رجلا يكذبون على الله وعلى رسوله في قلوبهم ويحجهم الله على افروا
 وان الجمله است حديثي كه من ابن خلدان روایت کرده است قال سمعت
 ابا الحسن عليه السلام يقول ان الراسب الثامن ان يتركوا ان يقولوا
 اننا وهم لا يظنون هم قالوا ما المفسر فقلت جعلت فداك الذي

عندنا ان العنتر في الدين ثم قال يصون كما يصون الذهب

ثم قال يخلص كما يخلص الذهب وان الجملة حديثي است كما عهد

ابن صالح ان حضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است

قال قال لي ان حديثكم هذا المشتمل منه القلوب وقلوب

الرجال فابذروا التهم ببذنا فمن اقرب فزيدوه ومن انكره

فذرروه ان لا بد ان يكون منته لسقط فيها كل بطانة ووجه

حتى لسقط فيها من ليس في الشجر لسقطت حتى لا يبقى الا نحن

وشيعتنا وان الجملة حديثي است كما ان حضرت امير المؤمنين

روایت شده قال ما كونا كالخيل في الطير ليس شيء من الطير الا وهو

ليضعفها ولو علمت الطير ما في اجوافها من البركة لم يفل

لها ذلك خالطوا الناس بالسنتكم وابدانكم ورايلوا بقلوبكم واما

والذي يقضي بيده ما ترون ما تخبون حتى يتقل بعضكم في وجوه

وجوهي لسي بعضكم بعضا كذا بين وحتى لا يبقى منكم اوقال شيعتي

كالخيل في المني والملح في الطعام وساخريه لكم مثلا وهو مثل

رجل كان له طعام ففناه وطيبته ثم ارغله فيها وتركه فيه ما شاء الله

ثم عاد اليه فانفق ما اصابه السوس فاخرجوه ونقاوه وطيبته ثم

اعاده الى البيت فنتركه ما شاء الله ثم عاد اليه فاذا اصابه ما نقر

من السوس فاخرجوه ونقاوه وطيبته ثم واعاده ولم يزد كذلك حتى

بقيت منه زهره كزهر الالندر ولا يضره السوس شيئا وكان لا يتم

عَبْرُونَ حَتَّى لَا يَفْقَهُ مِنْكُمْ إِلَّا عَصَابَةً لَا تَضُرُّهُ الْفِتْنَةُ شَيْئًا نَكَارَ
 مَكُونِدَ كَرَانِ حَيْزٍ بِرَأْسِهَا كَمَا سَمِعْنَا نَا مِنْ وَعْدِهَا فِي آقَائِيَانِ حَوْزِ حَيْثُمَا انْطَلَا
 رَدَّاهُ انْ كَسُورَهُ دَارِنْدُ وِ دُوسْتِ دَارِنْدُ كَمَا بِحَيْثُمَا حَوْزِ مَشَاهِدِ
 نَمَائِنْدُ وِ شَيْعِيَانِ بِمُحْيِيهِمْ وَخَالِصِ انْ بَرَأِي رَسَائِدِ بَانَ دَقْرُ
 رُوْمِ دَوْلَتِ اَلْهَمْدِ اسْتِ كَمَا قَامَ اَلْهَمْدُ بِاسْتَوْكُتِ وَجَلَالِ نَهْرِ حَيْ
 مَامَرِ سَيِّفَانِ نَقَامِ انْ سِيَامِ كَسِيدِ دَرِ حَيَانِ خَلْقِ ظَاهِرِ سَوَابِقِ
 مَتَهَائِ زَمَانِ اَمْتِحَانِ وَافْتِحَانِ اسْتِ وَاَلْحَالِ عَادِ بِمَجْمُوعِ
 زَمَانِ فِتْنَةِ دَهَائِ عَمِّيَايِ صَبِيحِ رَاقِعِ هَسْتِمِ وَجِبْرِ لَسِيَارِ اَزْمَدِ
 هَوْنِ وَفِرَاسْتِ كَمَا سَاقَطِ شَدِّ اِنْدِ وَالتَّقَاتِ نَدَارِنْدِ اَللّهُمَّ
 عَنِ الْهَيْلِكَةِ وَالضَّلَالِ بِمَنْعِ مَرْجَبًا وَسَهْلِ عَزِيزًا بِمَنْعِ اَضْرَابِ
 الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ حَضْرَتِ رَبِّ الْعَالَمِ حَلِ مَثَانِ عِبَادِ فَرِيحِ اَزْمَدِ

اخبار مذكوره و فرمودند فان اعرفت احكام الفتن عبد الله
 اخذ ان يحجده و يحج و ينزل احكام يوم ظهوره بالسنه ائمه الصا
 الهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة انتهى كلامه حل مشانه
 انكارندى كوكب كه بزهرى دى شعورى مخفى و پوشيده نيت كه
 اجه از مشاهد حضرت رساى حل مشانه نطلاطم امدن ايجر
 ادهاى عميائى صبيح كى ناك بصوت حقيقي بيان خداوند اخيرا
 اكره احدى را نكدرت ابر خرد و انكار او بگو نباشد سحر و خود
 امارت حضرت ازل ۴ بيت خبر اوست كه علاوه بر نصوص كثيره

و يا مملكه فاسمك بجل الله و انعم بان اوله لا حضا و اوله
 كاستر عليه و ليعلى حد على الله خبره وان الحجه لله رب العلمين حيا و
 اختار الله لحفظ دينه و ايام الفتن

در هوار بعد بده از حضرت رسالت علی جلستان در ای ظهورات
 متنوع و جامع تحلیلات مرتفعه و صاحب مقامات متعالیات
 و ستون استقامت است که هیچ ناظر منصف را اعمال حدود
 از حیث و عواید اطاعت او نیست قطوبی لمن عرفه سور و نور
 نراج امره و اطاع حکم و کان لم ناصر او معینا و ویر لمن ^{حقه} محمد
 مظلوم بیده و لسانه ثم بالغ فی توهمین امره و این امر و کان
 صغیرا و عنید انکارنده میگوید چون براندگی از آیات و اجناس
 دال بر بزرگی و شدت و عظمت فتنه و احراز الزمان اطلاع و اگاهی
 بهم رسانیدی میگویم چنانچه در این مقام سخن اصلی بیان ^{مستحبین} بر
 از اهل فرقان و ^{چهار} سیمت که مطلبه که در قرآن بر بعضی آن این همه
 آیات نازل شده است و خداوند در قرآن فرموده باشد که خدا
 و امنیکن ارد هو منین را بر آنچه را عا می کنند از ایمان تا اینکه همین
 در میان خبیث و طیب و در زمانی صد بلند می شود که قائل آل
 محمد ظاهر شده و مردم بشور می آیند و فوج فوج در یاری او جان
 می دهند سر میدهند از اوطان خود را آره می شوند و هر چند
 که جماعت بشور می آیند جمعی از فرودمان نادان بجز ملک نیک عالم
 بیگانه از لطیفه ایمان با ایشان مخلص می شنید تا اینکه زمان
 ایشان سلطان زمان می رسد و لشکر بر سر ایشان می فرستد
 و میدان ایشان را که استقامت و در لیری زیاری که از ایشان ^{مدرسه}

سلطان بظهور میرسد وخلق کثیر از طرفین کشته می شوند و عمارت
 جماعت را بقتل میرسانند و هنوز صدای غوغای این جماعت از گوش
 بشنیده که وحی دیگر در بلدی دیگر بشنود می آید و در میدان قتال
 با سلطان زمان علم فتوت و مردانگی بر او افزاشته و لشکر و لشا
 تمام در یاری موکای خود جان میدارند و سر میدارند در حالی که
 اکثر این جماعت با آنکه ^{انصار} همه از علماء و حکماء و عرفاء و اهل ریاست و امانت
 و تقوی و از جمله اعیان در پیش اصل عصر خود معروف باشند در ظاهر
 لشکر منحصور موکای خود مشرف گشته باشند و طرف مقابل هم
 از حیث سلطان مورد استراحت و استقیای اهل کور باشند از جور و ظلم
 و قتل و غارت و خونریزی در هیچ مقام هیچ باکی نداشته باشند چگونه
 که شماها هیچ متذکر نشدید و در خواندنی خود تشبیه و بقا
 علمای پدید بر دل خود را نسکن دارید تا آنکه ضارید با آنجا که فتنه
 و هلاکت اندی صبر استند و هیچ مستغرب نشدید بینه همین
 از اهل حق بر بیعت مدعی و مصدقین او هیچ غرضی وارد
 سزاوار است که احدی باز موهامک نکند کان بینه ضلالت خطا
 کرده بگوید که ای جنور این باره جهل و عمی و ایمان حقیران ^{بفرض}
 و صوی آیا گوش زد نگردید شما را علماء و اربابان شما که آیات ^{عظمت}
 فتنه از زمان سابق در قرآن نازل شده ایاستما حق را و اعتقاد
 بگردید با اینکه خداوند کلام قطعه بیان بلند شد اولیایم با بیعت
 بعداً

271

بعد باسم نه کریمت بعد باسم قائمیت بعد باسم الوهیت همه حق
 و او بود قائم موعود منتظر که همه در انتظار قدم صیانت نزد
 پیوسته و جاودان عیشم براه نگران بودید و آیا او در حیات
 تعیین نفرمود از برای خود از رسی که آورده در کتاب خود که آن

الفصل است سوا و در توفیقات صادره در موارد عدیده سوا
 در مقام دعوات و فنا حیات سوا و در مقام انشای خطبههای
 سوا و جمیع این تخصیصات و مقام این نصر حیات و جمل این تلو
 بی هیچ سابقه و بدون هیچ رابطه ظاهری و هیچ مناسبت صورت

در حالی که جوانی باشد ای یا پانزده سال تمام تمام اهل
 بیان خاصه اخوان آن حضرت خاصه اخوی بزرگ ایشان که
 مدعی باشند بدعوی عبودیت در پیش خاصه تمام اهل زمان

مخبر و صحاحات با وجع سموات نمی رساند آیا بگویند شمارز سید
 که راستند آن اهل بیان از قبیل جناب حاج سید محمد و حاج
 سید حواری و جناب بتولی باشی و میرزا احمد از قندهار و اخوند

رجیع و نگارنده هیچ اعتنائی با ایشان و مقامات را اگر انعامی کنند
 ندارند آیا بگویند شمار رسید که بعد از ظهور و نقطه بیان ترکیب
 الفاظ عربی با سلوب آیات از برای هر خاصه تمام سهل و آسان

آیا بگویند اهل بیان نرسید که در زمان وصایت حضرت تازل
 لسی مدعیان با جلال صداب دعوی رجعت عسلی و دعوی حواری

بایند نوردند و هم بر باطل نوردند صد سیه بی - بیست و سوم
 و میرزا اسد الله خواری و حسین میلانی و اصحاب اینها و بعد از همه
 این جماعت میرزا حسینعلی هم صدا بد عاوی میخاندند بلند کرد که آخر
 آنها موافق آنچه بنکارند نکاشته این بود که همه من نظهره الله
 رحمت حضرت زکریا سلام بر آبا جگر نه شد که دعوی ایشان مقبول
 و دعوی دیگران مردود شد اگر سینه نما در مساجد در تصدقی
 اینده می سفارشات حضرت ربیع است که در بیان فارسی و عربی
 که بسیار از من نظهره الله که میاید شما بقول شهادت بودن منابع
 بیان از او صحیح میماند این سفارشات در حق من نظهره الله است
 نیز هر مدعی باطله که صدا بد عاوی بلند کند و آه میاید که این معانی
 نسبت بسایر مدعیان هم صورت لهسته باشد و اگر سینه نما در مساجد
 در تصدق میرزا حسینعلی این است که او آیه میگوید از این معوله
 کلمات خبیر یا آیه راه می گفتند و حال آنکه گفتیم که آیات در وقتی
 دعوی مدعی می شود که جامع هر شرط باشد که هیچیک از آنها
 آیات میرزا حسینعلی نیست یکی آنکه این آیات منضمی نظهره الله
 باشد دوم آنکه اینها از آیات وحی نباشد و در بیان آیات و سنان
 نظرات باشد من دعوی سابقه فکر و سکونت تم و سیم آنکه معقول آنها
 هیچ و غیر منضم این آیات و دیگرای نباشد و ناسی که هیچیک از این
 شرطها در این آیات مذکور نیست پس میماند الله بپیروان الرمان
 که آیات

۲۳۰

در آیات قرآنی را صحیح خود قرار داد و بان معجزه با صحر با خلق داد
 ز من بعد می نمود چون قضیها و بلغای زمان که هر اهل لسان
 بودند در مقام معارضه با او حاضر شدند و بجز خود اعتراف نمودند
 دیگران که اهل لسان نبودند هم قضیها را و اقوال اهل لسان را دلیل
 خود گرفتند مصدق آن حضرت را نمودند و در زمان ثما علماء و شهدا
 و علماء و مرصیان اهل بیان بودند بلکه حجت زمان می در میان اهل
 زمان موجود و این صفتی هم همه کس را مسلم است که هیچیک از مصدقین
 مبرا حسینعلی اهل لسان و اهل خبره تشخیص آید از غیر آید نیستند
 پس میگویم که ای جاهلان معزور چه افتاده است و چه روی داده
 که صحیح رجوع با اهل خبره نکرده جا به جا است جاهله دیگر نیست
 بخت زمان و وجهه الهیه کرده اید و پیروی چنین هوی پرست را
 طلبی ایمان را احسنا نموده اید الحال مغزی نیست از برای شما
 مگر اینکه اقرار کنید بی دینی و بی ایمان خود را مگر اگر حجت در قول
 بیان حل نشانه نبود چگونه از دین فرقان بقول او خارج شده اید
 و اگر بگویند بقول میرزا حسینعلی از دین بیان خارج شده اید
 ان هذا الشیخ محجوب و حسبی الله ربی فی کل باب و علیه التکالیف و اعتمای
 فی المذموم و المأب

لقد تم الایام بتوفیق الله الملك الامام من لیدر ثامن شهر صفر
 سنه ۱۳۲۱ من الهجرة النبویة المصطفویة